اصول و مبانی دعوت در سیرت تابعین اصحاب محمد ج

**«مواقف التابعین وأتباعهم في الدعوة إلى الله»**

**مؤلف**:
 **د. سعید بن علی بن وهف قحطانی**

**مترجم**:
 **امین پورصادقی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اصول و مبانی دعوت در سیرت تابعین اصحاب محمد ج |
| **عنوان اصلی:** | مواقف التابعین وأتباعهم في الدعوة الی الله |
| **مؤلف:**  | د. سعید بن علی بن وهف قحطانی |
| **ترجمه:** | امین پور صادقی |
| **موضوع:** | آداب و رسوم اسلامی - آداب و تربیت (دعوت، گفتگو ...) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آذر (قوس) 1396 ه‍ .ش - ربيع الاول 1439 ه‍ .ق |
| **منبع:**  | کتابخانه قلم www.qalamlib.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.****www.qalamlib.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |
| **محتوای این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.** |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 1](#_Toc493191914)

[مبحث اول: مواضع‌ تابعین 3](#_Toc493191915)

[پیشگفتار 3](#_Toc493191916)

[مطلب اول: موضع سعید بن مسیب / 4](#_Toc493191917)

[مطلب دوم: برخی از موضع‌گیری‌های حسن بصری / 6](#_Toc493191918)

[1- موضع وی در برابر حجاج بن یوسف 6](#_Toc493191919)

[2- موضع حسن بصری در برابر عمر بن هبیرة 8](#_Toc493191920)

[3- موضع وی در برابر قاریان قرآن 9](#_Toc493191921)

[مطلب سوم: موضع‌گیری‌های عمر بن عبدالعزیز / 11](#_Toc493191922)

[الف) موضع وی پیش از خلافت 11](#_Toc493191923)

[ب) مواضع‌ وی پس از عهده‌دار شدن امر خلافت 14](#_Toc493191924)

[مطلب چهارم: نمونه‌ای از مواضع‌ ابوحنیفه نعمان بن ثابت / 19](#_Toc493191925)

[مبحث دوم: موضع‌گیری‌های پیروان تابعین (تبع تابعین) 21](#_Toc493191926)

[مقدمه 21](#_Toc493191927)

[مطلب اول: موضع‌گیری‌های امام مالک بن انس / 22](#_Toc493191928)

[مطلب دوم: موضع‌گیری‌های امام شافعی / 26](#_Toc493191929)

[مطلب سوم: موضع‌گیری‌های امام احمد بن حنبل / 31](#_Toc493191930)

مقدمه

براستی حمد و ستایش از آنِ الله است، حمد و ستایش او را گفته و از او یاری و مدد جسته و طلب آمرزش می‌کنیم و از شرارت‌های نفسانی و از اعمال زشت‌مان به خداوند متعال پناه می‌بریم؛ هرکس را که خداوند هدایت کند، گمراه کننده‌ای برای او نیست و هرکس را گمراه کند، هدایتگری برای او نیست. گواهی می‌دهم معبود بر حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد؛ و گواهی می‌دهم محمد بنده و فرستاده اوست که درود و سلام خداوند بر او و خاندان و اصحابش باد.

اما بعد؛

رساله‌ای که پیش روی دارید، مختصری در موضع‌گیری‌های تابعین و پیروان آنها در مسیر دعوت الی الله می‌باشد؛ در این رساله نمونه‌هایی از مواضع آنها در مسیر دعوت را بیان نمودم. و از خداوند می‌خواهم این عمل اندک را مبارک و سودمند قرار داده و خالصانه برای خویش قرار دهد و به وسیله‌ی آن نویسنده را در حیات و پس از مرگ و نیز خواننده را بهره‌مند سازد. براستی خداوند متعال بهترین کسی است که از او خواسته شده و گرامی‌ترین کسانی است که از او انتظار اجابت می‌رود و او برای ما کافی بوده و بهترین وکیل است.

و سلام و درود خداوند بر بنده و رسولش، پیامبر و امام ما محمد بن عبدالله ج و بر خاندان و اصحابش و کسانی‌که تا قیامت از آنها به نیکویی پیروی می‌کنند.

نوشته شده در صبح روز پنج شنبه 25/2/1425

مبحث اول:
مواضع‌ تابعین

پیشگفتار

به تصریح رسول خدا ج تابعین نیز جزو بهترین قرن‌ها بودند. از عبدالله بن مسعود روایت است که رسول الله ج فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ»([[1]](#footnote-1)). «بهترین مردم کسانی هستند که در عهد و زمان من به سر می‌برند (صحابه)، سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تابعین) و پس از آنها کسانی می‌آیند که شهادت و گواهی وی از سوگندش و سوگندش از شهادتش سبقت می‌گیرند». (یعنی تقوا ندارند و براحتی گواهی داده و سوگند می‌خورند).

از تابعین نیز در مسیر دعوت الی الله مواضعی به ثبت رسیده که با مطالعه و بررسی آنها هر دعوتگری بهره‌مند شده و در مسیر دعوت از نوع تعامل و موضع آنان بهره خواهد برد. اکنون به یاری خداوند متعال، نمونه‌هایی از این دسته را به عنوان مثال در چهار مطلب ذکر خواهم نمود:

مطلب اول: موضع سعید بن مسیب /

از سعید بن مسیب([[2]](#footnote-2)) مواضع حکیمانه‌ای به ثبت رسیده که بر علم و حکمت و اشتیاق وی نسبت به پاداش خداوند متعال دلالت می‌کند([[3]](#footnote-3)).

و از این دسته است عملکرد و موضع حکیمانه وی در برابر حجاج بن یوسف ثقفی([[4]](#footnote-4)) که در مسیر دعوت الی الله حقیقت را بیان نموده و در این راه به ملامت ملامت کنندگان توجهی نکرد. آنگاه که حجاج نماز را به درستی ادا نکرد.

1. باری حجاج در کنار سعید بن مسیب نماز می‌خواند - پیش از آنکه عهده‌دار بخشی از امور مسلمانان باشد - که قبل از امام برخاسته و پیش از وی سجده می‌کرد؛ چون سلام داد، سعید گوشه‌ی لباسش را گرفته و مشغول اذکار بعد از نماز شد درحالی‌که لباس حجاج را گرفته بود و حجاج همواره تلاش می‌کرد لباسش را آزاد کند، تا اینکه سعید اذکارش را به پایان رساند. پس به حجاج روی آورده و با گفتگو به نکوهش و تادیب وی پرداخت. پس از این ماجرا حجاج به وی چیزی نگفت تا اینکه زمامدار امور در حجاز گردید و زمانی‌که به عنوان زمامدار وارد مدینه شد، چون وارد مسجد شد به مجلس سعید بن مسیب رفت و جلوی وی نشست و به سعید گفت: تو صاحب (همان) کلمات هستی؟ سعید با دستش به سینه‌ی حجاج زده و گفت: بله؛ حجاج گفت: خداوند تو را که معلم و مودِّب خوبی بودی، پاداش نیکو دهد. پس از تو هیچ نمازی نخواندم مگر اینکه سخنانت را به یاد آوردم؛ سپس برخاسته و رفت([[5]](#footnote-5)).
2. به سعید بن مسیب گفته شد: چگونه حجاج کسی را در پی تو نفرستاده و تو را تحریک نکرده و مورد اذیت و آزار قرار نمی‌دهد؟ سعید گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم، جز اینکه روزی همراه پدرش وارد مسجد شد و نمازی خواند که نه رکوع آن‌را کامل می‌کرد و نه سجده‌اش را، پس مشت ریگی به‌سوی وی پرتاب کردم. (و پس از آن به وی روش درست نماز خواندن را آموختم). حجاج (بعدها) گفت: پس از آن پیوسته نماز را درست و صحیح می‌خواندم([[6]](#footnote-6)).

این از بزرگ‌ترین رفتارهای حکیمانه سعید بن مسیب بود. براستی حکمت هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد. چنان‌که اگر اقتضای حکمت شدت و قوت به خرج دادن باشد، گاهی شدت و قوت سودمند می‌افتد. و سعید تشخیص داد که اتخاذ چنین اسلوبی در برابر حجاج، عین حکمت می‌باشد تا اینکه نمازش را تصحیح کند. پس خداوند متعال به این وسیله حجاج را بهره‌مند نمود، چنان‌که خود به این مساله اشاره کرد. و پس از آن بود که همیشه نمازش را درست و صحیح می‌خواند. خداوند سعید بن مسیب را رحمت نموده و بهترین پاداش‌ها را به وی ارزانی دارد.

مطلب دوم: برخی از موضع‌گیری‌های حسن بصری /

حسن بصری([[7]](#footnote-7)) در مسیر دعوت الی الله مواضع حکیمانه‌ای داشت که به عنوان مثال به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

1- موضع وی در برابر حجاج بن یوسف

حسن بصری معتقد به خروج علیه حاکمانِ مسلمانِ گنه‌کار و نافرمان نبود، چنان‌که گروهی از مسلمانان نزد وی آمده و در مورد خروج علیه حجاج سوال نموده و می‌گفتند: ای ابوسعید، در مورد این طاغوت که دست به خونریزی و ریختن خون‌های حرام و گرفتن اموال حرام زده و چنین و چنان کرده، چه می‌گویی؟ حسن گفت: من معتقدم با وی نجنگید. اگر عملکرد وی و کارهایی که انجام داده و می‌دهد، کیفری از سوی خداوند باشد، شما نمی‌توانید با شمشیر آن‌را دفع کنید. و اگر آن ابتلا و آزمایشی از سوی خداوند باشد پس صبر کنید تا خداوند داوری کند و او بهترین داوران است. اما آنها حسن را ترک کرده و با وی موافقت نکردند. پس بر علیه حجاج خروج نموده و همگی کشته شدند([[8]](#footnote-8)).

و بر این اساس بود که حسن می‌گفت: «اگر زمانی‌که مردم از سوی پادشاه‌شان مورد آزمایش و ابتلا قرار می‌گیرند، صبر کنند، چیزی نمی‌گذرد که راه بر آنان بازشده و مصیبت از ایشان برداشته می‌شود، اما آنها صبر نکرده و به شمشیر روی آورده و بر آن اعتماد می‌کنند؛ و این‌گونه به خدا سوگند، هرگز روز خوش نمی‌بینند»([[9]](#footnote-9)).

اما با این همه، حجاج چندین بار قصد کشتن حسن بصری نمود، اما خداوند متعال حسن را از گزند او حفظ کرد. باری حجاج در پی حسن فرستاد -درحالی‌که تصمیم به کشتن وی گرفته بود- که حسن را نزد وی آوردند؛ چون حسن حاضر شد، گفت: «ای حجاج، میان تو و آدم چند پدر وجود داشته است»؟ حجاج گفت: فراوان. حسن گفت: «آنها کجایند»؟ حجاج گفت: همگی مرده‌اند. پس حجاج سرش را با خفت و خواری پایین انداخته و حسن خارج شد([[10]](#footnote-10)).

و این از حکمت حسن در امر دعوت بود، زیرا خروج بر علیه زمامداران و حکام مسلمان - و لو اینکه فاسق باشند - سبب شر و فساد و فتنه بزرگ و ریخته شدن خون بی‌گناهان می‌گردد، اما حسن با چنین موضعی مانع چنین مفاسدی شد.

2- موضع حسن بصری در برابر عمر بن هبیرة

زمانی‌که عمر بن هبیره([[11]](#footnote-11)) زمامدار عراق شد، به دنبال حسن فرستاد که حسن نزد وی آمده و عمر بن هبیره به او گفت: امیر مومنان یزید بن عبدالملک([[12]](#footnote-12)) نامه‌ای فرستاده که می‌دانم تنفیذ آن هلاکت و نابودی به همراه دارد. پس از حسن پرسید: در برابر چنین نامه‌هایی چه می‌کنند؟ حسن گفت: ای عمر بن هبیرة، نزدیک است فرشته‌ای از فرشتگان خداوند، درشتخوی و سنگدل، به‌سویت آمده و تو را از وسعت و فراخی قصر به تنگای قبر ببرد؛ اگر تقوای الهی پیشه کنی، خداوند متعال تو را از گزند یزید بن عبدالملک حفاظت می‌کند، اما یزید بن عبدالملک تو را در برابر (عذاب) خداوند متعال حفظ نمی‌کند. ای عمر بن هبیره، بر حذر باش از اینکه به خاطر اطاعت از یزید بن عبدالملک کاری انجام دهی که خشم خداوند را در پی داشته باشد و درِ مغفرت و آمرزش را به روی تو ببندد؛ ای عمر بن هبیره، از ابتدای این امت مردمانی را درک نمودم که به خدا سوگند بسیار بیشتر از اینکه شما به دنیا روی آورده‌اید و دنیا به شما پشت کرده است، به دنیا پشت کرده‌اند و دنیا خود به آنها روی آورده است. ای عمر بن هبیرة، تو را از مقام و عظمت و شوکتی می‌ترسانم که الله ﻷ تو را از آن ترسانیده و فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾ [إبراهيم: 14]. «این از آن کسانی است که از جاه و جلال من بترسند و از تهدید من بهراسند».

ای عمر بن هبیرة، اگر از خداوند متعال اطاعت کنی و با او باشی، تو را در برابر شر یزید بن عبدالملک کفایت نموده و مصون می‌دارد. و اگر با یزید بن عبدالملک همراه شده و در نافرمانی خداوند از وی اطاعت نمودی، خداوند تو را به یزید بن عبدالملک می‌سپارد. پس عمر بن هبیره گریست و از نصایح وی عبرت گرفت([[13]](#footnote-13)).

این رفتار نیکو بر حکمت حسن و جایگاه و احترام وی نزد دیگران دلالت می‌کند؛ براستی در این موضع، حق را آشکارا بیان نمود و به ملامتِ ملامت کنندگان توجهی نکرده و اهمیتی نداد.

شایسته است دعوتگرانی که به‌سوی خداوند فرامی‌خوانند، چنین عمل کنند، لیکن با حکمت و به نحو احسن، زیرا چنین دعوتی قوت و احتمال پذیرش دعوت را بالا برده و افزایش می‌دهد. والله المستعان.

3- موضع وی در برابر قاریان قرآن

روزی حسن از نزد ابن هبیره خارج می‌شد که متوجه قاریانی شد که بیرون قصر منتظرند،([[14]](#footnote-14)) پس به آنها گفت: چه باعث شده اینجا بنشینید؟ می‌خواهید بر آن خبیثان وارد شوید؟ به خدا سوگند همنشینی با آنها، همنشینی با نیکان و صالحان نیست، پراکنده شوید که خداوند ارواح و اجسادتان را از یکدیگر پراکنده سازد. کفش‌های‌تان را بپوشید و لباس‌تان را برگیرید و هرچه زودتر اینجا را ترک گویید، شما با این عمل قاریان را رسوا نمودید که خداوند شما را رسوا کند([[15]](#footnote-15)).

به خدا سوگند اگر از آنچه نزد آنان بود، پرهیز می‌کردید، به آنچه نزد شماست (علم) تمایل پیدا می‌کردند، اما شما به آنچه نزد آنان است (مال و اموال و کالای ناچیز دنیوی) روی آوردید و در نتیجه آنان از آنچه نزد شماست فاصله گرفته و پرهیز کردند([[16]](#footnote-16)).

آری، این موضعی بسیار حکیمانه است؛ زیرا شایسته این است دعوتگری که به‌سوی خداوند متعال دعوت می‌دهد، از مردم و اموال و صدقات‌شان بی‌نیاز باشد، به ویژه از بزرگان و پادشاهان؛ و هرگز نباید چیزی از آنها بخواهد، تا اینکه دعوت و علمش در وجود خود و دیگران موثر افتد؛ و به این دلیل بود که حسن بصری قاریان را متوجه این مساله کرد، زیرا هرکس از خداوند متعال بخواهد او را بی‌نیاز کند، مردم به وی نیازمند می‌شوند([[17]](#footnote-17)).

مطلب سوم: موضع‌گیری‌های عمر بن عبدالعزیز /

بسیاری از علما بر این باورند که عمر بن عبدالعزیز([[18]](#footnote-18)) از جمله مجددانی بود که رسول خدا وعده آنها را در راس هر صد سال داده است. چنان‌که رسول الله ج فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»([[19]](#footnote-19)). «براستی خداوند متعال برای این امت در راس هر صد سال کسی را برمی‌انگیزد تا دین امت را برای آن تجدید نماید».

و بر این اساس وی اولین مجددان بود. در مسیر دعوت الی الله از عمر بن عبدالعزیز -که رحمت خداوند بر او باد- مواضع‌ حکیمانه و بسیاری ثبت گردیده که به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

الف) موضع وی پیش از خلافت

عمر بن عبدالعزیز / پیش از خلافت مواضع‌ بسیاری همراه خلفا داشت. از جمله:

1- باری سلیمان بن عبدالملک([[20]](#footnote-20)) ‌که عمر بن عبدالعزیز همراه وی بود، رو به سپاهش کرد و نظری به اسبان و شتران و قاطران و باروبند سپاهیان و لشکریانش انداخته و گفت: ای عمر در مورد آنچه می‌بینی چه می‌گویی؟ عمر بن عبدالعزیز گفت: «می‌بینم که بخشی از دنیا بخش دیگر را می‌خورد و تو در مورد همه‌ی این‌ها مسئولی». چون همراه هم به لشکر نزدیک شدند، ناگهان کلاغی آمده و لقمه‌ای برگرفت که در آن قسمتی از چادر سلیمان بود. و با آن پرواز نموده و آوازی سر داد؛ سلیمان به عمر بن عبدالعزیز گفت: این چه بود ای عمر؟ گفت: نمی‌دانم. سلیمان گفت: به گمانت با آوازی که سر داد چه گفت؟ عمر گفت: گویا می‌گوید: آن لقمه از کجا آمده و به کجا برده می‌شود؟ پس سلیمان به او گفت: چه چیزی مایه‌ی تعجب تو شده است؟ عمر گفت: تعجب می‌کنم از کسی که خداوند را می‌شناسد و با این حال از او نافرمانی می‌کند و تعجب می‌کنم از کسی که شیطان را شناخته و با این حال از او اطاعت می‌کند و کسی که دنیا را شناخته و به آن اعتماد می‌کند»([[21]](#footnote-21)).

آری، این کلمات حکیمانه‌ای است که در دعوت به‌سوی خدا متوجه خلیفه‌ی مسلمانان می‌گردد. عمر بن عبدالعزیز چون فرصت را مناسب دید، بیشترین بهره از آن برده و چنین کلمات حکیمانه‌ای را به وی گوشزد نمود و در تمام مدت به روش حکیمانه در دعوت، ملتزم و پای‌بند بود.

2- باری سلیمان بن عبدالملک همراه عمر بن عبدالعزیز حج نمود که با رعد و برقی روبرو شدند که نزدیک بود در اثر شدت آن قالب تهی کنند؛ پس سلیمان به عمر نگاه کرد درحالی‌که وی می‌خندید و گفت: ای ابوحفص، آیا تا به حال همچون این شب را دیده‌ای یا شنیده‌ای؟

عمر گفت: ای امیرمومنان، این صدای رحمت الله بود، چگونه خواهی بود اگر صدای عذاب الهی را بشنوی؟

 سلیمان گفت: این صد هزار درهم است آنها را صدقه بده.

عمر گفت: آیا بهتر از این را صدقه نکنیم ای امیر مومنان؟

سلیمان گفت: بهتر از آن چیست؟

عمر گفت: عده‌ای با تو همراه هستند که شکایت‌هایی دارند و به تو دسترسی ندارند؛ پس سلیمان با آنها نشست و به شکایت‌های‌شان رسیدگی کرد([[22]](#footnote-22)).

الله اکبر، چه حکیمانه و والاست این موضع! براستی عمر بن عبدالعزیز به یاری خداوند متعال و سپس حکمتش توانست بر سلیمان تاثیر بگذارد، چنان‌که برای رسیدگی به شکایات با شاکیان نشست.

3- و از بزرگ‌ترین رفتارهای حکیمانه وی با سلیمان بن عبدالملک آن بود که چون سلیمان به او گفت: ای ابوحفص، خود آنچه عهده‌دار آن هستیم، می‌بینی و ما برای تدبیر آن از علمی برخوردار نیستیم، بنابراین آنچه مصلحت عموم مردم می‌بینی، به اجرا درآور؛ پس عمر دستور به عزل کارگزاران حجاج داد و پس از اینکه برای مدتی نمازها از وقتش به تاخیر می‌افتاد، آنها را در وقت‌شان اقامه کرد و به اموری مهم و اساسی پرداخت که از اعمال او شمرده می‌شود.

گفته شده: چون سلیمان حج نمود و مردم بسیاری را در حج مشاهده کرد، به عمر گفت: آیا این مردم که تعدادشان را جز خدا نمی‌داند، می‌بینی؟ عمر گفت: این‌ها امروز رعیت تو هستند و فردا(ی قیامت) طرف دعوای تو. با شنیدن این سخنان سلیمان به شدت گریست([[23]](#footnote-23)).

خداوند عمر را رحمت کند، براستی در پند و اندرز و نرم کردن قلوب و ایجاد ارتباط آنها با آفریدگارشان و ترساندن آنها از کیفرش و تشویق آنها به ثواب و پاداشش، بسیار حکیم و دانا بود و رفتار و عملکردی حکیمانه داشت؛ چنان‌که در حالت و زمان مناسب به پند و اندرزی چنین پرداخته و از این اسلوب دعوی استفاده می‌کرد.

براستی مواضع‌ حکیمانه‌ای با خلفا داشت و اگر بیم طولانی شدن بحث نبود، حتما آنها را نیز ذکر می‌کردم([[24]](#footnote-24)).

ب) مواضع‌ وی پس از عهده‌دار شدن امر خلافت

پس از اینکه معاویه بن ابوسفیان در سال 60 هجری وفات کرد، ظلم سر برآورده و دایره‌ی اختلاف و شکاف میان علما و خلفا افزایش یافت، چنان‌که برخی از مردم در یک وادی و برخی از حکام‌ در وادی دیگر بودند؛ اما این اختلاف و شکاف و اوضاع و احوال نابهنجار با واگذار شدن حکومت به فرماندارانی ظالم همچون حجاج، بیشتر و بیشتر گردید. چون چنین ظالمان و ستمگرانی اموال را جمع‌آوری نموده و آنها را بدون هیچ حساب و نظامی در مسیری نادرست مصرف می‌کردند. به عنوان مثال چون شاعری نزد خلیفه یا والی حاضر شده و به مدح وی می‌پرداخت، بدون هیچ حساب و کتابی اموالی را به وی می‌بخشیدند([[25]](#footnote-25)).

اما زمانی‌که عمر بن عبدالعزیز خلافت را به دست گرفت، در راستای نجات امت از مصیبت‌هایی که به آنان وارد شده، مواضع‌ و عملکردی مدبرانه از خود نشان داد. موضع‌ و عملکردی مدبرانه برای اصلاح اموری که فاسد شده است. از جمله:

1- عمر بن عبدالعزیز در همان ابتدای خلافت، تغییر را از خود آغاز نمود و چنان روش زندگی خود را تغییر داد که کسانی‌که او را از پیش می‌شناختند، دیگر او را نمی‌شناختند.

زمانی‌که از قبر سلیمان بازمی‌گشت، مرکب‌های خلافت – از اسب و شتر و قاطر- نزد وی آوردند (تا بر آنها سوار شود). عمر با دیدن آنها گفت: این‌ها چیست؟ گفتند: مرکب‌های خلافت. پس فرمود: میان من و آنها رابطه‌ای نیست، آنان را از من دور کنید، قاطرم را بیاورید. پس قاطرش را نزد وی آوردند و دستور داد تا مرکب‌های خلافت را بفروشند و پول آنها را در بیت‌المال مسلمانان قرار دهند. و فرمود: این قاطر خاکستری رنگم مرا کفایت می‌کند([[26]](#footnote-26)).

عمر بن عبدالعزیز پیش از خلافت چهل هزار دینار حقوق دریافت می‌کرد، اما پس از خلافت جز چهارصد دینار در تمام سال دریافت نمی‌کرد. و پس از به خلافت رسیدن، زمین‌ها یا کالاهایی را که در ملکیت داشت، از ملکیت خود خارج کرد. حتی نگین انگشتری را که در دست داشت به بیت‌المال مسلمانان بازگردانده و می‌گفت: این را ولید بن عبدالملک در‌حالی‌که سزاوار آن نبودم به من بخشید([[27]](#footnote-27)).

2- پس از اینکه عمر بن عبدالعزیز تغییر را از خود آغاز نمود، به تغییر در خانواده و اهلِ خویش پرداخت، پس از همسرش فاطمه دختر عبدالملک در مورد گوهری که نزد وی بود توضیح خواست که از کجا و چگونه به وی رسیده است؟ فاطمه گفت: امیر مومنان به من بخشیده است. پس عمر گفت: یا اینکه آن‌را به بیت‌المال بازگردان و یا اینکه به من اجازه بده تا از تو جدا شوم. براستی بسیار برایم ناخوشایند است که من و تو و آن گوهر در یک خانه باشیم. فاطمه گفت: نه، بلکه اگر چندین برابر آن گوهر را داشتم، تو را برمی‌گزیدم، پس گوهر را در اموال بیت‌المال قرارداد([[28]](#footnote-28)).

3- پس از اینکه عمر به اصلاح خود و خانواده‌اش پرداخت، اصلاح اوضاع بنی‌امیه را آغاز نمود. پس آنچه ظالمانه در اختیار آنها قرار گرفته بود، از آنها پس گرفته و به صاحبان واقعی‌شان بازگرداند و چون صاحب و مالکی برای آنها یافت نمی‌شد و نبود، در بیت‌المال قرار گرفته و این اموال را اموال مظالم نامید. و منادی‌اش را دستور می‌داد در میان مردم اعلان کند: هرکس شکایتی دارد، آن‌را ابلاغ کند. پس هرکس شکایتی داشت نزد وی آمده و یک به یک به شکایات رسیدگی می‌کرد([[29]](#footnote-29)).

 و این‌گونه اموالی را که بنومروان به ناحق گرفته بودند، بازپس گرفت و در بیت‌المال مسلمانان قرارداد([[30]](#footnote-30)).

4- از دیگر اصلاحات وی آن بود که به مسئولان در شهرهای مختلف اسلامی نامه نوشته و آنها را به اطاعت از خداوند متعال امر نموده و از معصیت و نافرمانی او تعالی نهی کرد و آنان را از کیفر و عقوبت الهی ترسانده و به ثواب و پاداش خداوند تشویق نموده و ایشان را به روی گردانی از دنیا و عبادت و نیایش با خداوند متعال توصیه نمود. و در این راستا مثال‌هایی از خلفا و امرای پیشین متذکر شد که آنان نیز با اعمالی که از پیش فرستادند، دار فانی را وداع گفته و برخی از آنها بهره‌مند گردیده و برخی زیانکار و متضرر شدند؛ و نیز ایشان را به رفتار عادلانه با رعیت و زیردستان امر نمود و آنان را از ظلم و ستم نهی کرد. و دستور داد به همه‌ی شکایات و بی‌عدالتی‌ها و بی‌انصافی‌ها رسیدگی نموده و حقوق هرکس را به او بازگردانند؛ و در این راستا برخی از مسئولان را عزل نموده و کسانی را که بهتر از آنها بودند، عهده‌دار امور نمود. حتی برخی از آنها را فراخواند تا در مورد ظلم و جوری که روا داشته مورد محاسبه قرار گیرد؛ و زمامداران و عهده‌داران امر را از دریافت رشوه و هدیه از رعیت نهی نمود([[31]](#footnote-31)).

و نیز به والیان دستور داد جزیه را از یهودیان و نصرانی‌هایی که اسلام آوردند، برداشته و قانون جزیه را در مورد آنها لغو کنند، چون بنی‌امیه با اینکه آنان اسلام می‌آوردند، قانون پرداخت جزیه را در حق آنها لغو نکرده و همچنان از ایشان جزیه دریافت می‌کرد.

5- اما یکی از بزرگ‌ترین مواضع حکیمانه‌ی وی در اصلاح اوضاع در دولت اموی آن بود که ترس از خداوند و در نظر داشتن خداوند در همه‌ی امور را در قلب و درون مردم زنده کرده و بذر این میوه‌ی پر ثمر را در قلوب آنها کاشت.

وی در روز جمعه خطبه می‌خواند؛ پس روزی به گریه افتاد و مردم همراه وی گریه می‌کردند چنان‌که مسجد در اثر گریه‌ی آنها به لرزه درآمد و از دیوار مسجد صدای گریه به گوش می‌رسید([[32]](#footnote-32)).

6- عمر بن عبدالعزیز مردم را در دین فقیه نمود و بذر محبت کتاب و سنت را در قلب آنها کاشت و در این راستا معلمانی به صحرا می‌فرستاد تا مردم را در امر دین دانا و آگاه کنند([[33]](#footnote-33)).

7- اما عمر بن عبدالعزیز برای اصلاح اوضاع مسلمانان در دولت اموی به این مقدار اکتفا نکرد، بلکه به امور غیر مسلمانان توجه داشت، بنابراین دعوتگرانی به نقاط مختلف فرستاد تا دعوت اسلام را به آنها برسانند؛ مثلا دعوتگرانی به آفریقا فرستاد که به وسیله‌ی آنها مردم زیادی و جنگجویانی چون بربرها و... اسلام آوردند.

با توفیق خداوند و پس از آن براشتن این گام‌های هفت‌گانه بود که موضع و عملکرد حکیمانه عمر بن عبدالعزیز در اصلاح امت و تجدید دین نمایان گردید و خداوند متعال به وسیله‌ی او سرزمین‌ها و بندگان را بهره‌مند نمود و آنان را از ظلم و ستم رهانید([[34]](#footnote-34)).

مطلب چهارم: نمونه‌ای از مواضع‌ ابوحنیفه نعمان بن ثابت /

از امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت([[35]](#footnote-35)) مواضع مدبرانه و فراوانی به جای مانده و به ثبت رسیده است([[36]](#footnote-36)).

از این دسته می‌توان به موضع وی در برابر ملحدان اشاره نمود، آنگاه که آنان را به‌سوی خداوند متعال و اینکه اوست پروردگار و صاحب هر چیزی، فراخوانده و دعوت نمود.

چنان‌که در تاریخ ذکر شده، گروهی از ملحدان گرد ابوحنیفه جمع شده و گفتند: چه دلیلی برای وجود آفریننده و خالق وجود دارد؟ امام ابوحنیفه در پاسخ آنان گفت: مرا رها کنید که ذهنم مشغول امری عجیب است. ملحدان گفتند: چه چیزی؟ ابوحنیفه گفت: به من خبر رسیده در رود دجله کشتی بزرگ و پُر از کالاهای متنوع و عجیب و غریب بوده و بدون اینکه کسی آن‌را هدایت و رهبری کند، در رفت و آمد می‌باشد؟ پس ملحدان به وی گفتند: آیا تو دیوانه‌ای؟ ابوحنیفه گفت: چرا؟ گفتند: هیچ عاقلی چنین داستانی را باور نمی‌کند. امام ابوحنیفه رحمه‌الله به آنان گفت: چگونه عقل‌‌تان باور می‌کند این عالم با انواع و اصناف و حوادث عجیب و غریب آن و این کشتی دوار و سیاری که (در موج‌های خروشان) جریان دارد و همه‌ی این حوادث و اتفاقات بدون هیچ گرداننده و بوجود آورنده‌ای رخ داده باشد و این همه بدون اینکه کسی آنها را به حرکت درآورد، حرکت می‌کنند؟ پس همگی آنها خوار و ذلیل در فکر فرو رفتند([[37]](#footnote-37)).

و این از بزرگ‌ترین مصادیق و مواضع مدبرانه در دعوت به‌سوی خداوند می‌باشد. چنان‌که از وجود مخلوق به وجود خالق استدلال نمود. زیرا هیچ مخلوقی نیست مگر اینکه خالق و مدبری دارد و او خداوند متعال می‌باشد، چنان‌که هیچ ساخته شده‌ای نیست مگر اینکه سازنده‌ای دارد.

و مثال والا و بلندمرتبه از آنِ الله متعال بوده و او عزیز و حکیم است.

مبحث دوم:
موضع‌گیری‌های پیروان تابعین (تبع تابعین)

مقدمه

پیروان تابعین یا همان تبع تابعین بخشی از بهترین و برترین قرونی هستند که رسول الله ج آنان را مدح و ستایش نموده است. آنجا که فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»([[38]](#footnote-38)) «بهترین مردم کسانی هستند که در عهد و زمان من به سر می‌برند (صحابه)، سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تابعین) و سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تبع تابعین)».

در مسیر دعوت الی الله از تبع تابعین نیز مواضع حکیمانه‌ای به ثبت رسیده است، مواضعی که چون داعیان الی الله در آنها تامل نموده و با دیده‌ی عبرت بنگرند، بسیار بهره‌مند خواهند شد.

اکنون به یاری خداوند منان به نمونه‌هایی از آنها در سه مطلب اشاره خواهیم نمود:

مطلب اول: موضع‌گیری‌های امام مالک بن انس /

از امام مالک بن انس([[39]](#footnote-39)) / در مسیر دعوت الی الله مواضع‌ حکیمانه‌ای به جای مانده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

1- یکی از مهم‌ترین مواضع امام مالک، موضع وی در برابر کسی بود که در مورد استواء سوال پرسید. مردی نزد وی آمده و گفت: ای ابوعبدالله: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: 5]. استوی چگونه است؟

امام مالک از سوال وی بسیار دگرگون شده و به زمین نگاه کرد و در حال تفکر چوبی را که در دست داشت در زمین فرو برده و سراسر بدنش را عرق پوشاند. سپس سر بلند کرده و چوبی که در دست داشت، انداخته و فرمود:

«الْكَيْفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَالِاسْتِوَاءُ مِنْهُ غَيْرُ مَجْهُوَلٍ وَالْإِيمَانُ بِهِ وَاجِبٌ وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدْعَةٌ». «و اظنک صاحب بدعة» .

«کیفیت و چگونگی آن قابل درک نیست و استوای بر عرش مجهول نبوده و ایمان به آن واجب و سوال از کیفیت آن بدعت است». و گمان می‌کنم تو از اهل بدعت هستی. سپس دستور داد او را بیرون کنند([[40]](#footnote-40)).

این موضع، موضعی صحیح و استوار می‌باشد، زیرا پس از تامل و تفکر چنان پاسخ صحیح و دقیقی به وی داد که نزد اهل سنت و جماعت تبدیل به قاعده‌ای ثابت در مورد همه‌ی صفات خداوند متعال شد و در همه‌ی صفات الهی جریان دارد؛ چنان‌که کیفیت و چگونگی صفات الهی برای ما مجهول است و کیفیت آن‌را نمی‌دانیم زیرا خداوند متعال ما را از کیفیت و چگونگی آن مطلع نکرده و از آن خبر نداده است اما همین صفت با دلیلی که برای آن از قرآن و سنت صحیح یا یکی از آنها ذکر شده، معلوم و نه مجهول است؛ و ایمان به این صفت که با دلیل شرعی ثابت شده، واجب می‌باشد اما سوال از کیفیت آن بدعت است؛

اما مقصود از نفی کیفیت، تفویض معنای صفات نمی‌باشد، بلکه هریک از صفات الهی بر معنایی حقیقی دلالت می‌کند که بدان ایمان داریم و آن‌را برای خداوند متعال چنان‌که شایسته و لایق او تعالی می‌باشد، اثبات می‌کنیم([[41]](#footnote-41)).

2- یکی دیگر از مواضع امام مالک رحمه‌الله پاسخ وی به برخی از زاهدان و عابدانی بود که نامه‌ای به امام نوشته و او را پند و اندرز داده و به گوشه‌نشینی و عزلت از مردم و عمل تشویق و توصیه کردند، پس امام مالک در پاسخ نامه‌ای به آنها نوشته و فرمود: «براستی همانطور ‌که الله ﻷ ارزاق را تقسیم نموده، اعمال را نیز تقسیم کرده است؛ (به عنوان مثال) برای شخصی نماز خواندن میسر گردیده درحالی‌که برای وی روزه گرفتن میسر نیست و برای دیگری صدقه دادن میسر شده درحالی‌که روزه گرفتن برای وی میسر نیست و به همین ترتیب برای کسی جهاد فی سبیل الله میسر شده و برای دیگری نه؛ اما نشر علم از برترین اعمال نیک است و من نسبت به آنچه برایم میسر شده راضی هستم و گمان نمی‌کنم آنچه برآنم و فعالیتی که دارم بدون آنچه تو بر آنی و فعالیتی که داری، میسر گردد، (همگی با فعالیت‌های مختلفی که داریم به هم نیازمندیم) و امیدوارم که هریک از ما بر خیر و نیکی باشد»([[42]](#footnote-42)).

آری، این پاسخ متین و استوار، بر فقه و علم و دانش امام مالک و حکمتش دلالت می‌کند؛ براستی نشر علم بهترین اعمال نیک و بلکه برتر از نماز نفل و روزه نفل و صدقه نفلی و دیگر عبادات نفلی می‌باشد. زیرا رسول‌الله ج فرمودند: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»([[43]](#footnote-43)) «هر‌کس بر امر خیری راهنمایی کند همانند پاداش انجام دهنده‌ی آن ثواب کسب می‌کند».

و اینکه فرمودند: «فَوَاللَّهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»([[44]](#footnote-44)). «به خدا سوگند اگر خداوند یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، از اینکه چهارپایان سرخ مو از آنِ تو باشند، برایت بهتر خواهد بود».

خداوند امام مالک را رحمت کند، براستی حکیمانه سخن گفت و آنچه بیان داشت، تطبیق نمود و مردم را در مورد آن تشویق کرد. براستی خود شایسته‌ترین افراد به این مقوله است که فرمود: «به من خبر رسیده هیچ‌کس نیست که از دنیا روی گردانده و به عبادت روی آورده و تقوا پیشه کرده مگر اینکه سخنان حکیمانه بر زبان آورده است»([[45]](#footnote-45)).

و بر این اساس است که امام ذهبی([[46]](#footnote-46)) می‌گوید: «فقه مالک در نهایت دقت بوده و عموم آرای وی محکم و استوار می‌باشد»([[47]](#footnote-47)).

امام مالک / در ترسیم قاعده‌ای ثابت و استوار برای مردم، منصفانه برخورد نمود، آنجا که فرمود: «کل أحد یؤخذ من قوله ویترك إلا صاحب هذا قبر»([[48]](#footnote-48)). «همه‌ی (انسان‌ها) چنان‌اند که برخی اقوال‌شان گرفته شده و برخی دیگر رها می‌شوند، مگر صاحب این قبر». [منظورش پیامبر اکرم ج بود].

این سخن حکیمانه و بزرگی می‌باشد که بیان می‌کند هیچ‌یک از مردم از خطا و اشتباه مصون نبوده و بلکه تن‌ها این محمد ج است که در امر ابلاغ شریعت معصوم می‌باشد.

3- امام مالک حق را آشکار بیان نموده و در راه خدا از ملامتِ ملامت کنندگان نهراسیده و بدان توجه نمی‌کرد. مقوله‌ی امام شافعی به این امر اشاره دارد آنجا که می‌فرماید: «چون یکی از اهل بدعت نزد مالک / حاضر می‌شد، (به وی) می‌گفت: من از سوی پروردگار و دینم دلیل و برهان دارم اما تو شک و تردید داری، برو نزد مترددی همچون خود و با وی مجادله کن»([[49]](#footnote-49)).

و این سخن از قبیل دعوت اجتهادی می‌باشد. زیرا برخی از مردم چنان‌اند که گاهی نیاز به غلظت و شدت دارند و این امر نیز خارج از تدبیر نیست. زیرا الله متعال – که داورترین و دادگرترین دادگران و داوران است- به حکیم‌ترین مردمان می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [التحريم: 9]. «ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر».

و می‌فرماید: ﴿وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ [العنكبوت: 46]. «با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرم‌تر و آرا‌م‌تر و به قبول نزدیک‌تر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسّل به زور یا گستاخی شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدّت و حدّت در مقابله با آنان بلامانع است)».

آری، از امام مالک / مواضع حکیمانه، والا و بزرگی به جای مانده و به ثبت رسیده است که ذکر همگی آنها در این مختصر نمی‌گنجد([[50]](#footnote-50)).

مطلب دوم: موضع‌گیری‌های امام شافعی /

از امام شافعی([[51]](#footnote-51)) نیز موضع‌گیری‌های حکیمانه‌ای به ثبت رسیده که دلالت بر حکمت و صدق و اخلاص او می‌کند. که به عنوان نمونه می‌توان به موضع وی در برابر اهل کلام و دفاع ایشان از علم کتاب و سنت اشاره کرد. امام شافعی / در برابر اهل کلام([[52]](#footnote-52)) موضعی حکیمانه و محکم و استوار اتخاذ نمود.

امام شافعی می‌فرماید: «حکم من در مورد اهل کلام آن است که: با شاخه درخت و کفش تنبیه شوند و سوار بر شتر در بازارها و در میان قبیله و خویشاوندانش در معرض دید همگان قرار داده شوند و گفته شود: این سزای کسی است که کتاب و سنت را ترک نموده و به علم کلام روی آورد»([[53]](#footnote-53)).

و فرمود: «مذهب من در مورد اهل کلام آن است که با شلاق بر سر آنها زده شده و در سرزمین‌ها در معرض دید همگان قرار داده شوند»([[54]](#footnote-54)).

و فرمود: «حکم من در مورد اهل کلام همان حکم عمر در مورد صبیغ است»([[55]](#footnote-55)).

و این‌گونه امام شافعی در قلب مردم بذر دشمنی با کلام و اهل آن و محبت کتاب و سنت و تمسک به آنها را کاشت.

یونس بن عبدالاعلی صدفی([[56]](#footnote-56)) می‌گوید: «به شافعی گفتم: استاد ما لیث([[57]](#footnote-57)) می‌گفت: اگر دیدید مردی بر روی آب راه می‌رود، فریبش را نخورید تا اینکه امر وی را به کتاب و سنت عرضه کنید.

پس امام شافعی / گفت: لیث / کوتاه سخن گفته، بلکه اگر مردی را دیدید بر روی آب راه رفته و در هوا پرواز می‌کند فریبش را نخورید تا اینکه امر وی را به کتاب (و سنت) عرضه کنید»([[58]](#footnote-58)).

زمانی‌که امام شافعی در مصر بود، یکی از اهل کلام نزد وی آمده و در مورد مساله‌ای از مسائل کلام از او سوال پرسید. امام شافعی به وی گفت: آیا می‌دانی تو کجا هستی؟ آن مرد گفت: بله. امام شافعی فرمود: این همان موضعی است که خداوند فرعون را در آن غرق نمود. آیا به تو خبر رسیده که رسول الله امر کرده باشد در این مورد سوال شود؟ گفت: نه. فرمود: آیا صحابه در این مورد سخن گفته‌اند؟ گفت: نه. فرمود: آیا می‌دانی چند ستاره در آسمان است؟ گفت: نه. فرمود: آیا می‌دانی جنس فلان ستاره از چیست و طلوع و افول آن چگونه و چه وقت بوده و برای چه آفریده شده است؟ گفت: نه. فرمود: مخلوقی را که با چشمانت می‌بینی، نمی‌شناسی، آنگاه در مورد علم خالق و آفریننده‌اش سخن می‌گویی؟

 پس از این امام شافعی در مورد مساله‌ای در باب وضو از او سوال کرد که پاسخ اشتباه داد و به چهار طریق پاسخ داد که در هیچ‌یک از آنها پاسخ صحیح و درست نبود. پس امام شافعی به وی گفت: علم و دانش امری که در روز پنج بار به آن نیاز داری، رها کرده‌ای و خود را در علم خالق و آفریننده مشغول کردی؟

چون چیزی در این زمینه به دلت خطور کرد، به‌سوی خداوند بازگرد و اینکه می‌فرماید: «خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدائی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد. مسلّماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بی‌شمار آنها) و کشتی‌هائی که به سود مردم در دریا در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده و در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که در میان آسمان و زمین معلّق می‌باشند، بی‌گمان نشانه‌هائی (برای پی بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی خداوند) است برای مردمی که تعقّل ورزند»([[59]](#footnote-59)). و این‌گونه در مورد خداوند متعال بر مخلوقش استدلال کن و خود را در مورد علمی که عقلت به آن راهی ندارد و به آن نمی‌رسد، به سختی مینداز».

پس آن شخص([[60]](#footnote-60)) به وسیله‌ی امام شافعی از علم کلام توبه کرد و به علم کتاب و سنت روی آورد([[61]](#footnote-61)). و پس از توبه می‌گفت: «من خلق و خویی از اخلاق شافعی هستم».

و این‌گونه این شخص (مزنی) به یکی از علمای اسلام در فقه شافعی تبدیل شد.

براستی این مواضع حکیمانه در دفاع از کتاب و سنت و نکوهش کلام و اهل آن و رد بر آنها با اسلوب حکیمانه، به وضوح و روشنی بر حکمت امام شافعی / دلالت می‌کنند.

از دیگر مواردی که به حکمت امام شافعی اشاره دارد آن است که خداوند متعال فضل خویش را شامل او کرده و به وسیله‌ی او بسیاری از اهل کلام هدایت یافته و باورهای باطل و شیوه‌ی نادرست خود را رها کردند و بلکه به علم کتاب و سنت روی آوردند. و براستی این فضل الله ﻷ است که به هر‌کس بخواهد می‌دهد. و خداوند دارای فضل و بخشش فراوان است.

مطلب سوم: موضع‌گیری‌های امام احمد بن حنبل /

از امام احمد([[62]](#footnote-62)) / مواضع‌ اجتهادی حکیمانه‌ای به جای مانده که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

4- موضع امام احمد در فتنه‌ی خلق قرآن که خداوند به وسیله‌ی او قرآن کریم را حفظ نمود؛

مردم امتی واحد و یکپارچه بوده و دین‌شان برپا و قائم، تا اینکه خوارج ظهور نمود و بزرگان صحابه را تکفیر کرد و پس از آنان روافض و نواصب ظهور کردند و در اواخر دوران صحابه قدریه و پس از آنها معتزله در بصره و جهمیه و مشبهه در خلال عصر تابعین با وجود غالب بودن سنت و اهل آن، در خراسان ظاهر شدند؛ خلفا و پادشاهان و والیان امر نقشی در اظهار بدعت و دعوت به‌سوی آن نداشتند تا اینکه مامون([[63]](#footnote-63)) ظهور کرد. پس کتاب‌های اوائل نظر وی را به خود جلب نمود و حکمت یونان را به عربی ترجمه نمود و این‌گونه بود که جهمیه و معتزله و روافض سر بلند کردند.

به این ترتیب مامون در سال 212 هجری مقوله‌ی خلق قرآن و مخلوق بودن آن‌را مطرح کرد و بلکه ائمه اسلام را به پذیرفتن این امر مجبور کرد و در این زمینه علما را در بوته‌ی آزمایش قرار داده و در سال 218 هجری به شکنجه آنان روی آورد([[64]](#footnote-64)).

وی در پایان عمرش - چند ماهی پیش از مرگ - برای جنگ با روم به‌سوی طرطوس خارج شد و به نائبش در بغداد نامه‌ای نوشته و به او دستور داد تا مردم را به مقوله‌ی خلق قرآن فراخوانده و ایشان را بدان ملزم کند و نائبش چنین کرد و علاوه بر این گروهی از اهل حدیث را به‌سوی مامون فرستاد و مامون نیز آنها را در مورد مقوله‌ی مخلوق بودن قرآن، امتحان نمود و آنها نیز به اکراه و از روی اجبار با وی موافقت کردند. پس آنان را به بغداد بازگرداند و به تشهیر و پراکنده نمودن امرشان در میان فقها دستور داد و نائبش در بغداد چنین کرد. و بر مبنای دستور مامون مردمان بسیاری از ائمه حدیث و فقها و ائمه مساجد و ... را حاضر نموده و آنان را به مقوله‌ی خلق قرآن فراخواند و برای آنها، ماجرای موافقت آن عده از اهل حدیث را مطرح نمود که به این دلیل برخی از آنها این مساله را پذیرفتند([[65]](#footnote-65)).

حکومت وقت پیوسته کسانی را که از پذیرفتن این اعتقاد سرباز می‌زدند به تنبیه و قطع ارزاق تهدید می‌کرد تا اینکه همگی آنها این خواسته را پذیرفته و بدان پاسخ مثبت دادند. تا اینکه نوبت احمد بن حنبل و محمد بن نوح([[66]](#footnote-66)) رسید. البته تردیدی نیست بسیاری از محدثینی که این مساله را پذیرفتند، بر مبنای تاویل این رهنمود الهی بود که چنین کردند آنجا که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [النحل: 106]. «آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌های‌شان ثابت بر ایمان است».

اما چون امام احمد و محمد بن نوح خواسته‌ی آنان را نپذیرفته و دست رد به سینه‌ی ایشان زدند، به غل و زنجیر کشیده شده و نزد مامون فرستاده شدند؛ چون به سپاه خلیفه رسیدند، خدمتکاری از میان سپاه نزد آنها آمده و درحالی‌که اشک‌هایش را با گوشه‌ی لباسش پاک می‌کرد، به امام احمد گفت: ای ابوعبدالله، برای من بسیار گران است که مامون شمشیری را برکشد که بیش از این برنکشیده و در غلاف بوده است. او سوگند می‌خورد که اگر خواسته‌اش مبنی بر خلق قرآن را نپذیری، حتما تو را با این شمشیر می‌کشد. پس امام حنبل بر زانوهایش نشسته و با گوشه‌ی چشم نگاهی به آسمان نموده و فرمود: پروردگارا، اگر قرآن کلام تو و غیر مخلوق است، ما را از رنج و مشقتی که در آن افتاده‌ایم، کفایت نموده (و بِرهان). پس در یک سوم آخر شب ندای مرگ مامون بلند شد، پس امام احمد شادمان شد.

پس از این امر بود که خبر رسید معتصم متولی امر خلافت شده و احمد بن ابی‌داود([[67]](#footnote-67)) به وی ملحق شده و اوضاع نابسامان و در هم ریخته می‌باشد. پس احمد و محمد همراه برخی از اسیران با کشتی به بغداد بازگردانده شدند که محمد بن نوح در راه جان به جان آفرین تسلیم نموده و احمد بر وی نماز گزارد([[68]](#footnote-68)).

امام احمد در رمضان سال 218 هجری به بغداد رسیده و حدود 28 ماه و نیز گفته شده بیش از 30 ماه زندانی شد. در این مدت با اینکه غل و زنجیر به پایش بسته بودند، برای زندانیان امامت می‌داد([[69]](#footnote-69)).

معتصم کسانی را به‌سوی وی می‌فرستاد تا در زندان با او مناظره کنند، اما امام احمد با دلیل و برهانی که داشت بر آنها پیروز می‌شد و این امر باعث افزایش مدت زندان وی می‌گردید.

 پس از این بود که معتصم به احضار وی نزد خویش دستور داد، پس با غل و زنجیر او را بر چهارپایی سوار کردند و درحالی‌که هیچ کس جز الله نبود که محافظ و مراقب او باشد - و نزدیک بود به خاطر سنگینی غل و زنجیرها به صورت بر زمین افتد، لیکن الله متعال از او محافظت نموده و سالم و سلامت ماند - وی را نزد معتصم آوردند. چون نزد معتصم آورده شد و احمد بن ابی‌داود نزد وی حاضر بوده و بسیاری از اصحاب و یارانش را جمع کرده بود،([[70]](#footnote-70)) معتصم به یارانش گفت: با وی مناظره کنید. پس به امام احمد گفته شد: در مورد قرآن چه می‌گویی؟

 امام احمد فرمود: در مورد علم خداوند چه می‌گویی؟ مناظر وی ساکت شد.

امام احمد فرمود: هرکس گمان برد علم خداوند مخلوق است، در حقیقت به خداوند کفر ورزیده است.

با شنیدن این سخن، گفتند: ای امیر مومنان، کافر شده و ما را نیز تکفیر نمود.

برخی از آنان گفتند: آیا خداوند نفرموده که:﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الزمر: 62]([[71]](#footnote-71)) و قرآن شیء (چیز) نیست؟

امام احمد در پاسخ فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تُدَمِّرُ كُلَّ شَيۡءِۢ﴾ [الأحقاف: 25]. «(تند بادی است که) همه چیز را به فرمان پروردگارش در هم می‌کوبد و نابود می‌سازد». آیا این تند باد چیزی جز آنچه خداوند اراده نموده نابود کرد؟ [یعنی مقصود از لفظ (شیء) همان چیزهایی است که مراد و مقصود خداوند است، نه همه‌ی چیزهایی که ما در نظر داریم].

 امام احمد می‌گوید: پس هریک به نوبه‌ی خود سخن می‌گفت و سخنانش را پاسخ داده و رد می‌کردم؛ چون اعتراضات همه‌ی آنها بی‌پاسخ نمانده و به پایان رسید، ابن ابی‌داود اعتراض نموده و گفت: ای امیر مومنان، به خدا سوگند که او گمراه و گمراه کننده و مبتدع است. اما معتصم گفت: با وی سخن گفته و مناظره کنید.

پس باری دیگر به مناظره با من پرداختند و پاسخ هریک از ایشان را داده و اعتراضات‌شان را جواب می‌دادم. چون مناظره به پایان رسید، معتصم گفت: وای بر تو ای احمد، چه می‌گویی؟ پس گفتم: ای امیرمومنان، چیزی از کتاب الله و سنت رسول الله در این ادعا برای من ارائه دهید تا بر مبنای آن سخن بگویم.

پس احمد بن ابی‌داود گفت: و تو جز بر مبنای این و آن (قرآن و سنت) سخن نمی‌گویی‌؟! امام احمد فرمود: آیا اسلام جز بر مبنای آنها بر پاست؟ و مناظره‌هایی طولانی جریان یافت.

امام احمد می‌گوید: براستی در این مناظرات به اموری احتجاج جسته و استدلال نمودند که نه قلبم مرا یاری می‌کند و نه زبانم به حرکت می‌آید که آنان را ذکر کنم، بسیاری از آثار را انکار نمودند و گمان نمی‌کردم چنین باشند تا اینکه با گوش‌های خود شنیدم. پس از آن به یاوه گویی پرداخته و می‌گفتند: طرف خصم چنین و چنان گفت. اما من در برابر آنان به قرآن کریم استدلال می‌کردم، به اینکه خداوند متعال می‌فرماید:﴿يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ﴾ [مريم: 42]. «ای پدر! چرا چیزی را عبادت می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند». آیا این نزد شما منکر است؟ پس می‌گفتند: ای امیر مومنان، تشبیه می‌کند، تشبیه می‌کند. و مجلس طولانی می‌شد و معتصم برخاسته و امام احمد را در خانه‌اش حبس می‌کرد و کسی را با وی در خانه همراه می‌کرد تا با او مناظره کند. سپس در روز دوم امام احمد احضار شده و تا نزدیکی زوال با وی مناظره می‌کردند. و پس از آن معتصم برخاسته و احمد را به خانه‌اش باز می‌گرداندند. و در روز سوم امام احمد را آورده و با وی مناظره کردند که در همه‌ی این روزها این صدای امام احمد بود که بر صدای آنها غالب و حجت و دلیل و برهانش بر حجت و دلیل آنان چیره و غالب بوده و این چنین با دلیل و برهان بر آنها چیره شد([[72]](#footnote-72)).

حتی مسئول سربازان([[73]](#footnote-73)) معتصم در مورد امام احمد می‌گوید: «در آن روز مانند احمد کسی را ندیدم که بر پادشاهی وارد شده باشد و چون وی قلبی ثابت و استوار داشته باشد. ما در چشمان وی همچون مگسانی بیش نبودیم»([[74]](#footnote-74)).

 و چنین مناظرات طولانی شده و به درازا کشید، پس معتصم خشمگین شده و به امام احمد گفت: خداوند تو را لعنت کند، حرص آن داشتم که پاسخم را بدهی، اما جوابم را ندادی. سپس گفت: او را بگیرید و بر روی زمین کشیده و برهنه کنید، پس امام احمد را گرفته و کشیده و برهنه کرده و او را در میان مردم شلاق زده و شکنجه کردند. پس امام احمد فرمود: ای امیر مومنان، به یاد آور حاضر شدنت در برابر خداوند را چنان که امروز من در برابر تو ایستاده‌ام.

زمانی‌که معتصم استقامت و استواری و تصمیم قاطع امام را دید، گویا می‌خواست دست از شکنجه او بردارد اما احمد بن ابی‌داود وی را فریفته و گفت: ای امیر مومنان، اگر او را رها کنی می‌گویند: وی (معتصم) مذهب مامون را رها کرده و از مقوله‌ی وی خشمگین شده است. پس این سخنان او را بر شلاق زدن امام احمد تحریک نمود. پس چون جلادان شروع به شلاق زدن کردند، چون یکی از آنان جلو آمده و دو شلاق می‌زد، معتصم (در هر بار) می‌گفت: بس کن، خداوند دستت را قطع کند.

چنین بود که امام احمد چندین بار بیهوش شد و در هر بار شلاق زدن را از سر می‌گرفتند، چنان که دیگر ضرب شلاق‌ها را احساس نمی‌کرد؛

معتصم سه بار درحالی‌که امام احمد شلاق می‌خورد، نزد وی آمده و او را به اعتقاد خلق قرآن فراخواند و در هر بار امام احمد امتناع می‌ورزید. و شلاق‌ها از سر گرفته می‌شد.

پس از این بود که معتصم به آزاد شدن امام دستور داد، پس از اینکه سی و اندی ضربه‌ی شلاق تحمل نمود. و گفته شده: هفتاد ضربه. اما هریک از این ضربه‌ها، ضربه‌ای شدید و زجرآور بود. اما امام احمد درد آنها را زمانی احساس نمود که در خانه بود و غل و زنجیرها از وی برداشته شده بود. سپس معتصم دستور داد تا وی را آزاد کنند تا به خانواده‌اش بپیوندد.

 آزادی امام احمد در 25 رمضان سال 221 هجری رخ داده و به خانواده‌اش ملحق شد.([[75]](#footnote-75)) پزشکی به خانه‌اش آمده و با دیدن جای ضربه‌های شلاق گفت: براستی کسی را دیدم که صد ضربه شلاق خورده بود اما هیچ‌یک از ضربه‌ها همچون جای این ضربه‌ها بر بدنش نمانده بود. و به معالجه‌ی امام پرداخته و گوشت مرده را از بدنش جدا می‌کرد و امام احمد صبور و بردبار بود و با صدای بلند خداوند متعال را شکر می‌گفت. اما اثر شلاق‌ها تا زمان وفات بر پشتش باقی ماند.([[76]](#footnote-76)) و پس از اینکه خداوند متعال او را شفا داد همه را بخشید جز اهل بدعت؛ و در این زمینه این آیه را تلاوت می‌کرد که می‌فرماید: ﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [الشورى: 40]. «اگر کسی گذشت کند و صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با خدا است. خداوند قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد».

پس از اینکه معتصم وفات نموده و واثق([[77]](#footnote-77)) متولی امر خلافت گردید، او نیز راه پدر را در پیش گرفته و اعتقاد و باور خلق قرآن را اظهار نمود.

پس از این نامه‌ی اسحاق بن ابراهیم به امام احمد رسید که در آن گفته بود: امیر مومنان در مورد تو دستور داده هیچ‌کس گرد تو جمع نشود و در شهر و سرزمینی که در آن است، سکونت نکنی، پس به هر سرزمینی که می‌خواهی برو.

پس امام احمد تا زنده بودن واثق در منزلی جز خانه‌ی خودش پنهان شد و چون خبر مرگ وی را دریافت، به منزلش بازگشت. و در این مدت پیوسته در خانه مخفی بود و برای نماز یا هر امر دیگری خارج نمی‌شد، تا اینکه واثق هلاک شد([[78]](#footnote-78)).

پس از واثق متوکل([[79]](#footnote-79)) عهده‌دار امر خلافت شد و خداوند متعال به وسیله‌ی او سنت را ظاهر نموده و اهل سنت را یاری نمود([[80]](#footnote-80)).

پس از به خلافت رسیدن متوکل، امام احمد نامه‌ی بلند بالایی به متوکل نوشت و در آن مردود بودن اعتقاد خلق قرآن و معتقدین آن‌را بیان نمود. و با دلایل و براهین قطعی از کتاب و سنت و آثار صحابه به کلام الله بودن قرآن استدلال کرد و برای توفیق و حسن عاقبت متوکل دعا نمود([[81]](#footnote-81)).

مردم به ظاهر همگی در اعتقاد خلق قرآن با مامون موافقت کرده‌اند، چه کسانی که با ترس و لرز پذیرفتند و چه آنان که خود به این امر تمایل داشته و آن‌را با میل و رغبت پذیرفتند؛ اما در این میان تنها امام احمد و محمد بن نوح باقی مانده‌اند که منکر این مساله هستند. و پس از مدتی محمد بن نوح فوت شده و تن‌ها این امام احمد است که در میدان امتحان و آزمایش باقی مانده است. پس استقامت کرده و از خداوند متعال یاری جسته و با قول و فعل و مناظره و صبر و بردباری بر شکنجه در عهد مامون و پس از وی معتصم،([[82]](#footnote-82)) برای مردم ثابت نمود که قرآن کلام الله ﻷ می‌باشد. گرچه این اعتقاد و باور را در برابر دولت اظهار نمی‌کردند لیکن قلبا به آن معتقد بودند.

و ‌چنین بود که خداوند متعال کتابش را حفظ نموده و به وسیله‌ی امام احمد با این مواضع حکیمانه حق را آشکار و روشن نمود.

وصلى الله وسلم على نبینا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.

پایان ترجمه

17/10/93

امین پورصادقی

1. - بخاری و شرح آن الفتح، كتاب الشهادات، باب لا یشهد على شهادة جور إذا أشهد، 5/259، (2652)؛ مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب فضائل الصحابة ثم الذین یلونهم ...، 4/1964، (2533)؛ و در روایت عمران بن حصین آمده است: «ثم يكون بعدهم قوم يشهدون ولايستشهدون، ويخونون ولايؤتمنون، وينذرون ولايوفون، ويظهر فيهم السمن». «و پس از آنان قومی می‌آیند که نخواسته شهادت می‌دهند و خیانت می‌کنند و امانتداری نمی‌کنند و نذر می‌کنند و بدان وفا نمی‌کنند و چاقی در میان آنها ظاهر و آشکار است». بخاری و شرح آن الفتح، كتاب الشهادات، الباب السابق: 5/258، (2651)؛ مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب فضائل الصحابة: 4/1962، (2535). [↑](#footnote-ref-1)
2. - سعید بن مسیب؛ او در زمان خودش سید و سرور تابعین و عالم مدینه بود. دو سال یا گفته شده چهار سال از خلافت عمر بن خطاب گذشته بود که چشم به جهان گشود. و در سال 94 هجری در سن 75 سالگی وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء (4/217 **–** 246) والبدایة والنهایة (9/99). [↑](#footnote-ref-2)
3. - یکی از مواضع حکیمانه وی که الگوی نیکی برای هر دعوتگر می‌باشد، به ازدواج درآوردن دخترش فاطمه با فردی فقیر و بازداشتن وی از ازدواج با پسر خلیفه می‌باشد. چون عبدالملک بن مروان از دخترش برای پسرش ولید، خواستگاری نمود سعید مانع ازدواج دخترش با پسر خلیفه شد. و شاگردش کثیر بن مطلب بن ابی‌وداعه قرشی سهمی را در برابر دو درهم به ازدواج دخترش درآورد. و خود نیز به وی بیست هزار درهم کمک کرد. و این بر کمال ایمان سعید بن مسیب و توجه وی به آنچه باقی است و نفرت وی از پست و مقام‌های مزین و دروغین و توجه او به انتخاب همسری نیک و صالح برای دخترش دلالت می‌کند. در مورد این داستان نگا: سیر أعلام النبلاء (4/233) وطبقات ابن سعد (5/138) وحلیة الأولیاء (2/167) والبدایة والنهایة (9/100). [↑](#footnote-ref-3)
4. - حجاج بن یوسف ثقفی به مدت بیست سال زمامدار عراق و مشرق بود. و در سال 95 هجری وفات کرد. نگا: سیر أعلام النبلاء (4/343). [↑](#footnote-ref-4)
5. - نگا: البدایة والنهایة (9/119)؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی (4/226). [↑](#footnote-ref-5)
6. - نگا: الطبقات، ابن سعد (5/129)؛ حلیة الأولیاء، أبو‌نعیم (2/165)؛ سیر أعلام النبلاء (4/226). [↑](#footnote-ref-6)
7. - وی حسن بن ابوالحسن یسار بصری، ابوسعید مولی الانصار می‌باشد. مادرش خیرة برده‌ی ام المومنین ام‌سلمه بود. و ابوالحسن یسار از اسیران میسان- مکانی میان بصره و واسط- بود که ساکن مدینه شده و آزاد شد و در خلافت حضرت عمر با خیرة ازدواج نمود و دو سال مانده به خلافت عمر، حسن از وی متولد شد؛ حسن در سال 110 هجری درحالی‌که 88 سال سن داشت، وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (4/563) وتهذیب التهذیب، ابن‌حجر (2/231). [↑](#footnote-ref-7)
8. - نگا: الطبقات الكبرى، ابن سعد (7/163 **–** 165)؛البدایة والنهایة، ابن كثیر (9/135). [↑](#footnote-ref-8)
9. - نگا: طبقات ابن سعد (7/164). [↑](#footnote-ref-9)
10. - نگا: البدایة والنهایة (9/135). [↑](#footnote-ref-10)
11. - وی عمر بن هبیرة بن معاویه بن بن سُکَین، امیر ابومثنی امیر عراق بود؛ او در سال 107 هجری وفات کرد. نگا: سیر أعلام النبلاء (4/562). [↑](#footnote-ref-11)
12. - یزید بن عبد الملك بن مروان، مطابق عهد و پیمانی که برادرش سلیمان، برایش بسته بود، پس از عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید. در سال 71 هجری به دنیا آمده و خلافتش چهار سال طول کشیده و در سال 105هجری وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء (5/150 **–** 152). [↑](#footnote-ref-12)
13. - نگا: حلیة الأولیاء (2/149). [↑](#footnote-ref-13)
14. - اگر سوال شود: چگونه حسن که خود از نزد ابن هبیره می‌آید قاریانی را سرزنش می‌کند که می‌خواهند نزد وی رفته و بیرون قصر منتظرند و اشتیاق ورود به آن‌را دارند؟

در پاسخ گفته شده: حسن نزد ابن هبیره نرفته بود که مال یا متاع دنیا طلب کند، بلکه تن‌ها به خاطر خداوند متعال و دعوت به سوی او تعالی بود که نزد وی رفته بود. اما آنچه حسن رحمه‌الله نکوهش نمود و قبیح شمرد، میل به دنیا و طمع در اموال پادشاهان می‌باشد. اما کسی که نزد آنها رفته تا ایشان را به معروف امر و از منکر نهی کند و آنان را در مورد نافرمانی الله ترسانیده و هشدار دهد، چنین عملی از بزرگ‌ترین و برترین انواع جهاد می‌باشد. [↑](#footnote-ref-14)
15. - شاید حسن به این دلیل چنین به شدت با آنها برخورد کرد که عملی مرتکب شده بودند که شایسته آنها نبود، با اینکه حقیقت این امر را می‌دانستند، امری که شایسته نیست هیچ‌یک طالب علم و دعوتگری مرتکب شوند.

و حکمت عبارت است از قرار دادن هر چیز در جای خودش؛ و از این دسته است استفاده از اسلوب شدت و قوت و غلظت در جای خود. [↑](#footnote-ref-15)
16. - نگا: حلیة الأولیاء (2/150)؛ سیر أعلام النبلاء (4/586). [↑](#footnote-ref-16)
17. - نگا: حلیة الأولیاء (2/173)؛ البدایة والنهایة (9/100). [↑](#footnote-ref-17)
18. - عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم؛ مادرش ام عاصم لیلی دخترش عاصم بن عمر بن خطاب می‌باشد. وی در سال 63 هجری و نیز گفته شده: 61 هجری متولد شد. پدرش وی را برای تفقه در دین به مدینه فرستاد. زمانی‌که پدرش فوت شد، عمویش عبدالملک بن مروان سرپرستی او را به عهده گرفت و دخترش فاطمه را به ازدواج وی درآورد؛ و زمانی‌که ولید بن عبدالملک زمام امور را به دست گرفت، وی را از سال 86 تا 93 هجری زمامدار مدینه و مکه و طائف قرار داد، سپس به شام رفته و در آن باقی ماند تا اینکه در 10/2/99 هجری عهده‌دار امر خلافت گردید. و در نهایت در 25/7/101هجری مسموم شده و فوت شد. نگا: البدایة والنهایة (9/92- 96) و سیر أعلام النبلاء (5/122). [↑](#footnote-ref-18)
19. - به روایت أبوداود، كتاب الملاحم، باب ما یذكر فی قرن المائة: (4/109)، (4291)؛ والحاكم (4/522)؛ و نگا: سلسلة الأحادیث الصحیحة (2/150)، (599). [↑](#footnote-ref-19)
20. - سلیمان بن عبدالملک بن مروان، وی پس از برادرش ولید به خلافت رسید؛ در سال 99 هجری در ده صفر وفات نمود. سیر أعلام النبلاء (5/111). [↑](#footnote-ref-20)
21. - نگا: مناقب عمر، ابن الجوزی، ص52؛ والبدایة والنهایة (9/195). [↑](#footnote-ref-21)
22. - نگا: مناقب عمر، ابن الجوزی، ص52، 53؛ سیر أعلام النبلاء (5/121). [↑](#footnote-ref-22)
23. - نگا: سیره و مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص53؛ سیر أعلام النبلاء (5/121). [↑](#footnote-ref-23)
24. - بنگر به باقی مواضع وی با زمامداران و والیان امور در: مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص46 **–** 53؛ البدایة والنهایة: 9195؛ سیر أعلام النبلاء (5/114-147). [↑](#footnote-ref-24)
25. - نگا: البدایة والنهایة (8/146- 345)، (9/2 **–** 177)؛ سیر أعلام النبلاء (5/125). [↑](#footnote-ref-25)
26. - نگا: مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص62، 65؛ سیر أعلام النبلاء (5/126)؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص231. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نگا: طبقات ابن سعد (5/341-344)؛ مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص132؛ و البدایة والنهایة (9/208) سیر أعلام النبلاء (5/128). [↑](#footnote-ref-27)
28. - نگا: طبقات ابن سعد (5/393)؛ سیره عمر، ابن الجوزی، ص127؛ سیر أعلام النبلاء (5/129)؛ البدایة والنهایة (9/208). [↑](#footnote-ref-28)
29. - نگا: طبقات ابن سعد (5/341-344)؛ مناقب عمر، ابن الجوزی، ص125-127؛ البدایة والنهایة (9/200-213). [↑](#footnote-ref-29)
30. - نگا: مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص133-141؛ و طبقات ابن سعد (5/341-344)؛ البدایة والنهایة (9/213)؛ سیر أعلام النبلاء (5/129). [↑](#footnote-ref-30)
31. - نگا: مناقب عمر بن عبدالعزیز، ابن الجوزی (133-141)؛ و طبقات ابن سعد (5/341-34)؛ البدایة والنهایة (9/213)؛ سیر أعلام النبلاء (5/129). [↑](#footnote-ref-31)
32. - نگا: سیره عمر، ابن الجوزی، ص218، 222، 225؛ سیر أعلام النبلاء (5/137، 138)؛ البدایة والنهایة (9/204). [↑](#footnote-ref-32)
33. - نگا: سیره ومناقب عمر بن عبدالعزیز الخلیفة الزاهد، ص92. [↑](#footnote-ref-33)
34. - نگا: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص238؛ تاریخ اسلامی، محمود شاكر (4/246). [↑](#footnote-ref-34)
35. - امام نعمان بن ثابت بن زوطی تمیمی کوفی، یکی از امامان چهارگانه و بزرگان بلند آوازه و مشهور می‌باشد. او در سال 80 هجری در دوران صغار صحابه متولد شده و انس بن مالک را زمانی‌که به کوفه آمده دید. امام ابوحنیفه در سال 150 هجری وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء (6/390)؛ البدایة و النهایة (10/107). [↑](#footnote-ref-35)
36. - نگا: نمونه‌هایی از مواضع حکیمانه امام ابوحنیفه در سیر أعلام النبلاء (6/402)؛ أعلام المسلمین - أبوحنیفه، وهبی سلیمان غاوجی (5/35)، (5/121، 354). [↑](#footnote-ref-36)
37. - نگا: درء تعارض العقل والنقل، ابن تیمیة (3/127)؛ الریاض الناضرة، سعدی، ص258. [↑](#footnote-ref-37)
38. - بخاری و شرح آن الفتح (5/259)، (2652)؛ مسلم (4/1964) و پیش‌تر تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-38)
39. - امام مالک بن انس بن عامر بن عمرو، امام دارالهجرة؛ او در سال 93 هجری، یعنی در سالی که انس بن مالک بن نضر خدمتکار رسول‌الله فوت شد به دنیا آمد. او با صداقت و راستی و اخلاص به فراگیری علم پرداخت و یکی از ائمه چهارگانه گردید. و این‌گونه خداوند متعال به وسیله‌ی او مسلمانان را بهره‌مند نمود. سرانجام در سال 179 هجری وفات یافت. نگا: سیر أعلام النبلاء (8/49-135)؛ البدایة والنهایة (10/174)؛ و تهذیب التهذیب (10/5). [↑](#footnote-ref-39)
40. - أبونعیم در الحلیة (6/325)؛ ونگا: سیر أعلام النبلاء (8/100، 101، 106)؛ مجموع فتاوى ابن تیمیة (5/26، 5/144). [↑](#footnote-ref-40)
41. - نگا: فتاوى ابن تیمیة (5/5-121). [↑](#footnote-ref-41)
42. - نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (8/114). [↑](#footnote-ref-42)
43. - مسلم، كتاب الإمارة، باب فضل إعانة الغازی فی سبیل الله (3/1506)، (1893). [↑](#footnote-ref-43)
44. - بخاری و شرح آن الفتح (7/476)؛ مسلم: 4/1871؛ و تخریج آن پیش‌تر گذشت. [↑](#footnote-ref-44)
45. - نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (8/109). [↑](#footnote-ref-45)
46. - امام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، وی در ماه ربیع الآخر سال 673 هجری چشم به جهان گشود. به طلب علم روی آورده و در این راه سفر نمود و در آن ماهر شد. حدود چهار سال یا بیش از آن مانده به وفاتش، به خاطر آبی که در چشمانش وارد شد، کور شد. او در سال 748 هجری در شب دوشنبه در ماه ذی‌القعده پیش از نیمه شب وفات نمود. میراث علمی به جای مانده از امام ذهبی به 215 تالیف می‌رسد. نگا: البدایة و النهایة (14/225) و مقدمه سیر أعلام النبلاء (1/12-140) [↑](#footnote-ref-46)
47. - نگا: سیر أعلام النبلاء (8/92). [↑](#footnote-ref-47)
48. - نگا: سیر أعلام النبلاء (8/93). [↑](#footnote-ref-48)
49. - نگا: حلیة الأولیاء (6/324)؛ سیر أعلام النبلاء (8/99). [↑](#footnote-ref-49)
50. - بنگر به دیگر واضع حکیمانه وی در: حلیة الأولیاء (6/325)؛ سیر أعلام النبلاء (8/94، 98، 99)؛ و بنگر به موضع حکیمانه وی در برابر بنی‌أمیة و حكم وی در باب طلاق مكره وعدم وقوع آن در سیر أعلام النبلاء (8/80، 95، 96). [↑](#footnote-ref-50)
51. - محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن سائب، نسب وی در عبد مناف به رسول خدا می‌رسد؛ امام شافعی در غزه و گفته شده در عسقلان در سال 150 هجری چشم به جهان گشود. درحالی‌که کوچک بود، پدرش فوت کرد و زمانی‌که دو سال داشت مادرش او را به مکه برده و در مکه رشد نمود و قرآن را تلاوت کرد و پس از آن به مدینه نزد امام مالک سفر کرد و بخش‌هایی از موطا را که حفظ داشت، نزد امام مالک خواند. سپس به مکه بازگشت و به یمن سفر نمود و در سال 84 هجری به عراق سفر کرد. و پس از آن برای بار سوم به مکه بازگشت. سپس از عراق به مصر سفر نمود و در مصر باقی ماند تا اینکه در سال 204 هجری وفات نمود. نگا: البدایة والنهایة (10/251). [↑](#footnote-ref-51)
52. - علم و آگاهی نسبت به دین به دو دسته تقسیم می‌شود: علم به امور خبری اعتقادی همچون علم به الله متعال و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و روز قیامت و اخبار پیامبران و احوال فرشتگان و صفات و اعمال‌شان؛ و علم به بهشت و جهنم در این نوع داخل است. و جدال عقلی در این بخش کلام نامیده می‌شود.

اما نوع دوم علم: مربوط به امور عملی همچون اعمال اعضا و جوارح و قلوب از قبیل واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات و مباحات می‌باشد. و این نوع نیز از این جهت که علم و اعتقاد یا خبر صادق یا کاذب است، در بخش اول جای دارد اما از این جهت که بدان امر شده یا از آن نهی شده در بخش دوم جای می‌گیرد. نگا: فتاوی ابن تیمیه (11/335، 336، 19/134).

بنابراین جدال در علم عقاید کلام نامیده می‌شود. و زمانی‌که سلف صالح علمای کلام را نکوهش نموده و به ذم آنها می‌پردازند، مقصودشان کسانی است که در مورد دین با روشی جز روش پیامبران سخن می‌گویند. و این همان موردی است که امام شافعی آن‌را نکوهش نموده و به ذم آن می‌پردازد. نگا: فتاوی ابن تیمیه (12/460، 461). [↑](#footnote-ref-52)
53. - نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (10/29)؛ البدایة والنهایة (10/254)؛ فتاوى ابن تیمیة (16/473). [↑](#footnote-ref-53)
54. - نگا: سیر أعلام النبلاء (10/29). [↑](#footnote-ref-54)
55. - صبیغ بن عسل حنظلی چون به مدینه آمد و شروع به سوال کردن در مورد متشابهات قرآن نمود، عمر به دنبال وی فرستاد و به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من بنده خدا صبیغ؛ عمر گفت: و من بنده خدا عمر هستم. پس وی را با شاخه درخت خرما چنان زد که سرش پر از خون شد. پس گفت: کافی است ای امیر مومنان، آنچه در سر داشتم، از بین رفت.(سوالاتی که در مورد متشابهات قرآن داشت). بنگر: الإصابة فی تمییز الصحابة، ابن‌حجر (2/198). [↑](#footnote-ref-55)
56. - یونس بن عبدالأعلی بن میسرة، شیخ و استاد امام بخاری می‌باشد. کنیه‌ی وی ابوموسی الصدفی است. در سال 170 هجری چشم به جهان گشوده و در سال 264 هجری دار فانی را وداع گفت. نگا: سیر أعلام النبلاء (12/348). [↑](#footnote-ref-56)
57. - لیث بن عاصم بن کلیب، امام پیشوا و عبادتگزار مصری، وی در سال 115 هجری متولد شد و در سال 211 هجری وفات نمود. نگا: التهذیب و التهذیب (8/419) و سیر أعلام النبلاء، ذهبی (10/188). [↑](#footnote-ref-57)
58. - نگا: شرح عقیده طحاویه، ص510؛ سیر أعلام النبلاء (10/23). [↑](#footnote-ref-58)
59. - ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ١٦٣ إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ١٦٤﴾ [البقرة: 163-164]. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مردی که به وسیله‌ی امام شافعی از علم کلام توبه کرد، مزنی بود. امام و علامه و از عابدان پیشگام ابو ابراهیم اسماعیل بن یحیی بن عمرو بن مزنی مصری. شاگرد امام شافعی، وی در سال 175 هجری متولد شد. وی مختصری در فقه نگاشته که بسیاری از علما به شرح آن پرداخته‌اند. او در سال 264 هجری چشم بر جهان بست. نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (12/492). [↑](#footnote-ref-60)
61. - نگا: سیر أعلام النبلاء (10/25، 26، 31، 32). [↑](#footnote-ref-61)
62. - عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی؛ یکی از ائمه مشهور و پیشگام. او در سال 164 هجری در بغداد متولد شد. در‌حالی‌که سه سال داشت پدرش را از دست داد و مادرش سرپرستی او را به عهده گرفت. پس کسب علم را آغاز نموده و در سال 187 هجری به حج رفته و پس از آن به صنعاء سفر نمود تا از امام عبدالرزاق، صاحب مصنف، علم فراگیرد، سپس به بغداد بازگشته و به طلب علم و تعلیم پرداخت. سرانجام در روز جمعه 12/4/241 هجری دار فانی را وداع گفت. و در تشییع جنازه‌اش هزاران هزار نفر و بلکه پانصد هزار نفر حضور داشتند. نگا: سیر أعلام النبلاء (11/177)، (11/340)؛ والبدایة والنهایة (10/325)، (10/342)؛ وتهذیب التهذیب، ابن حجر (1/62). [↑](#footnote-ref-62)
63. - مأمون، عبد الله بن هارون الرشید، وی در سال 170هجری متولد شده و در 25 محرم سال 198هجری به خلافت رسید. وی به اعتقاد خلق قرآن دعوت می‌داد که خداوند متعال با دعوت امام احمد او و دعوتش را در هم شکست. مامون در 25 محرم سال 218 هجری وفات کرد. نگا: البدایة والنهایة (10/274). [↑](#footnote-ref-63)
64. - سیر أعلام النبلاء (11/236)؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص306؛ و تاریخ الإسلامی، محمود شاكر (5/197-200). [↑](#footnote-ref-64)
65. - نگا: البدایة والنهایة (10/272، 331). [↑](#footnote-ref-65)
66. - امام احمد در مورد محمد بن نوح می‌گوید: هیچ‌کس را همچون وی ندیدم با وجود جوانی و مقدار علمش، پایبندتر از او به امر الله باشد. روزی به من گفت: ای ابوعبدالله، تقوای الهی پیشه کن، تو همچون من نیستی. تو کسی هستی که به تو اقتدا می‌شود، مردم گردن‌شان را برای آنچه نزد توست دراز می‌کنند. پس از خدای بترس و بر امر خداوند ثابت قدم و استوار باش... پس فوت شده و بر او نماز خواندم و او را دفن نمودم. [↑](#footnote-ref-66)
67. - احمد بن ابی‌داود، فرج بن جریر بن مالک معتزلی؛ وی در سال 160 هجری متولد شد، با به خلافت رسیدن معتصم وی قاضی القضاة معتصم شد و پس از وی عهده‌دار همین منصب در زمان واثق بود و مذهب معتزله را ترویج داده و پادشاه را به امتحان کردن مردم در مورد مساله‌ی خلق قرآن و اینکه خداوند متعال در آخرت دیده نمی‌شود وادار می‌نمود. خداوند متعال چهار سال پیش از مرگش او را به بیماری فالج مبتلا نمود که در اثر آن از لذت خوردن و نوشیدن و نکاح و ... محروم ماند. سرانجام در روز شنبه، هفت روز مانده به محرم سال 240 هجری وفات کرد. نگا: البدایة و النهایة (10/319-322). [↑](#footnote-ref-67)
68. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/242). [↑](#footnote-ref-68)
69. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/342، 343) البدایة والنهایة (10/332). [↑](#footnote-ref-69)
70. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/343)؛ البدایة والنهایة (10/332). [↑](#footnote-ref-70)
71. - «الله آفریدگار همه چیز است». [↑](#footnote-ref-71)
72. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/244-250)؛ البدایة والنهایة (10/333). [↑](#footnote-ref-72)
73. - مسئول سربازان معتصم، محمد بن ابراهیم بن مصعب بود که وی برادر اسحاق بن ابراهیم بن مصعب نائب مامون در بغداد می‌باشد. نگا: البدایة و النهایة (10/272)، (10/331)؛ سیر أعلام النبلاء (11/240). [↑](#footnote-ref-73)
74. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/240). [↑](#footnote-ref-74)
75. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/250-254)؛ البدایة والنهایة (10/332-335). [↑](#footnote-ref-75)
76. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/256)؛ البدایة والنهایة (10/335). [↑](#footnote-ref-76)
77. - واثق بالله، هارون بن معتصم بن هارون الرشید، وی در سال 196 هجری متولد شد و پس از معتصم در ربیع الاول 227 هجری به خلافت رسید و در ذی الحجه سال 232 هجری فوت کرد. نگا: سیر أعلام النبلاء (10/306). [↑](#footnote-ref-77)
78. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/264). [↑](#footnote-ref-78)
79. - متوکل علی الله، وی جعفر بن معتصم بن هارون الرشید می‌باشد. او در سال 207 هجری متولد شده و پس از برادرش واثق در ذی‌الحجه سال 232 هجری عهده‌دار امر خلافت گردید. خداوند متعال به وسیله‌ی او حق و اهل سنت را یاری نموده و پیروز گرداند و اهل باطل و بدعت‌شان را خوار و زبون کرد. سرانجام فرزندش محمد با همکاری برخی از دشمنان اسلام در شوال سال 247 هجری وی را کشت. رحمت خداوند بر او باد و او را بیامرزد. نگا: البدایة و النهایة (10/349). [↑](#footnote-ref-79)
80. - نگا: سیر أعلام النبلاء (11/268-280)؛ البدایة والنهایة (10/338-340). [↑](#footnote-ref-80)
81. - نگا: متن نامه در: سیر أعلام النبلاء (11/281-286) و آن یکی از بزرگ‌ترین ردود بر قائلین به خلق قرآن می‌باشد؛ والبدایة والنهایة (10/340)؛ و نگا: سیر أعلام النبلاء (11/177-358)؛ و البدایة والنهایة (10/325-342). [↑](#footnote-ref-81)
82. - معتصم: محمد بن هارون الرشید، وی در سال 180هجری متولد شده و مادرش ام ولد (کنیز) بود. در عهد مأمون در 14/7/218 هجری برای خلافت با وی بیعت صورت گرفت. وی مردم را در باب اعتقاد خلق قرآن مورد آزمایش و امتحان قرار داد و بر امام احمد سخت گرفته و با شلاق او را شکنجه کرد و به شهرهای مختلف نامه نوشته و آنها را به اعتقاد خلق قرآن دستور داد و همچنان اعتقاد و باور خلق قرآن باقی بود تا اینکه متوکل آن‌را پس از 14 سال مردود اعلان کرد. معتصم در 11/3/224 هجری فوت نمود درحالی‌که 47 سال و هفت ماه عمر داشت. نگا: سیر أعلام النبلاء (10/306). [↑](#footnote-ref-82)